



جلسه: ۵۶
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۰۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله عدم ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

أدله عدم ضمان کاهش ارزش پول

بحث در ادله عدم ضمان کاهش ارزش پول قرار دارد که در این زمینه به روایاتی اشاره گردید. دسته دوم از این روایات، روایت های مربوط به گرفتن دینار و درهم به جای یکدیگر است.

ج: روایت محمد بن مسلم

روایت سوم در ارتباط با تبدیل درهم و دینار به یکدیگر، روایت محمد بن مسلم است که در آن آمده است:

وَ عَنْهُ [محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد] عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزٍ وَ فَضَالَةَ وَ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَنَانِيرٌ فَأَحَالَ عَلَيْهِ رَجُلًا آخَرَ بِالَدَّنَانِيرِ أَوْ يَأْخُذُهَا دَرَاهِمَ قَالَ نَعَمْ إِنْ شَاءَ.^۱

این روایت در تهذیب این چنین نقل شده است، اما در کافی آمده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَنَانِيرٌ فَأَحَالَ عَلَيْهِ رَجُلًا آخَرَ بِالَدَّنَانِيرِ أَوْ يَأْخُذُهَا دَرَاهِمَ بِسِعْرِ الْيَوْمِ قَالَ نَعَمْ إِنْ شَاءَ.^۲

مناقشات

در جلسه پیشین مناقشاتی بر استدلال به روایت محمد بن مسلم مطرح گردید.

ه: اختصاص روایت به موارد توافق طرفین

مناقشه پنجم این چنین است که فرضاً این روایت اطلاق داشته و موارد کاهش ارزش قیمت را هم شامل شود، مربوط به فرضی نیست که طلبکار استحقاق دریافت بیشتر نداشته باشد، بلکه در این روایت، از دریافت درهم به جای دینار سؤال شده و امام علیه السلام آن را تجویز فرموده اند. نتیجه این است که این روایت مربوط به توافق و رضایت طرفین است و ارتباطی با حکم اولی شرعی ندارد که طلبکار استحقاق دریافت کاهش ارزش را نداشته باشد؛ چون خواست خود طلبکار است که در عین اینکه می تواند اساساً طلب خود را نگیرد، راضی می شود که در ازای دینارهایی که طلب داشته است و از ارزش بالاتری برخوردار بوده است، درهم دریافت کند که از ارزش کمتری برخوردار است. بنابراین روایت بیش از این دلالت ندارد که در صورت توافق و رضایت طلبکار، این اتفاق رخ می دهد.

و: عدم دلالت روایت بر ضامن نبودن غیر بدهکار

مناقشه ششم این است که روایت نهایتاً دلالت می کند که بدهکار نسبت به کاهش ارزش پول ضامن نیست؛ اما مناشی کاهش ارزش پول متفاوت است و ضامن نبودن بدهکار اثبات نمی کند که افراد دیگری که موجب کاهش ارزش پول شده اند، نیز ضامن نباشند. بنابراین اصل اینکه کاهش ارزش پول موجب ضمان نیست، ثابت نمی شود، بلکه نهایتاً بدهکار ضامن نخواهد بود.

۱. وسائل الشیعة ۱۸: ۱۷۳.

۲. الکافی ۵: ۲۴۵.



ز: عدم ارتباط روایت به فرض بدهکاری

مناقشه هفتم این است که اساساً روایت ارتباط به پرداخت بدهی ندارد تا کاهش یا افزایش قیمت در نظر گرفته شود، بلکه مربوط به فرضی است که قصد انجام بیع و معامله وجود دارد؛ چون بر اساس این روایت، کسی که دینار بدهکار بوده است، بدهی خود را به شخص دیگری حواله می دهد و طلبکار می خواهد از غیر بدهکار، عوض طلب خود را که دینار بوده است، درهم به قیمت روز دریافت کند. بنابراین در حقیقت بعد از حواله دادن، ذمه محال علیه مشغول می شود و معامله ای بین طلبکار و محال علیه صورت می گیرد و بدهی محال علیه به قیمت روز فروخته می شود. این مطلب ارتباطی با بدهی بدهکار ندارد که اگر خود بدهکار می خواست دینارها را پرداخت کند، به چه نحو می داد. در مورد اینکه اگر محال علیه نیز پرداخت را عقب بیندازد تا کاهش ارزش پول رخ دهد، در مقام بیان نیست و متعرض آن نشده است.

ح: اختصاص روایت به موارد کاهش غیر فاحش

مناقشه هشتم این است که فرضاً روایت محمد بن مسلم دلالت بر مدعا داشته باشد، اخص از مدعا است و همه‌ی اقسام و انواع کاهش ارزش پول را شامل نمی شود؛ چون در درهم و دینار، کاهش ارزش به مقدار غیر فاحش صورت می گرفته است، در حالی که گاهی در پول های اعتباری، کاهش قیمت چند هزار درصدی رخ می دهد و لذا روایت شامل این موارد نمی شود. در اینجا ممکن است اشکال شود که درهم و دینار مورد روایت هستند و مورد مخصص نیست.

پاسخ این است که مخصص نبودن مورد، در فرضی است که سؤالی از سوی سائل مطرح شده و امام علیه السلام به پاسخ کلی اشاره کرده باشند. به عنوان مثال سائل از نجاست دست به جهت اصابت خون کبوتر سؤال کرده و امام علیه السلام بیان کرده باشند که خون نجس است. در این صورت، صرف اینکه سؤال از اصابت خون کبوتر بوده است، مانع از تمسک به اطلاق پاسخ امام علیه السلام نمی شود. اما اگر سائل سؤالی مطرح کرده و امام علیه السلام نیز به همان سؤال، پاسخ داده و قاعده کلی بیان نکرده باشند، صرفاً می توان به پاسخ امام علیه السلام در همان مورد سؤال اخذ کرد. به عنوان مثال اگر سائل، از نجاست دست به جهت اصابت خون کبوتر سؤال کرده و امام علیه السلام نیز در پاسخ بیان کنند که خون کبوتر نجس است، نمی توان اطلاق گیری کرده و حکم به نجاست خون گوسفند نیز کرد. در روایت محل بحث نیز از مبادله درهم و دینار سؤال شده است و امام علیه السلام به صورت قاعده کلی بیان فرموده اند که کاهش ارزش پول، ضمان آور نیست، بلکه صرفاً پاسخ داده اند که مبادله درهم و دینار جایز است. در نتیجه اساساً اطلاقی شکل نمی گیرد تا برای سایر موارد قابل تمسک باشد و باید به خصوص درهم و دینار که دارای کاهش غیر فاحش هستند، اکتفا شود.

مطلب دیگر این است که امکان الغای خصوصیت از مورد روایت وجود ندارد؛ چون برای الغای خصوصیت، باید تنقیح مناط صورت گیرد، در حالی که علم به مناط احکام وجود ندارد. با دقت در روایت أبان، دیگر کسی جرأت تنقیح مناط نخواهد داشت؛ چون از بدیهیات و قطعیات است که اگر قطع سه انگشت، سه دهم دیه کامل، دیه داشته باشد، قطع چهار انگشت، چهار دهم دیه خواهد داشت. هیچ عقلی نمی پذیرد که قطع دو انگشت زن، دو دهم دیه داشته باشد و چهار انگشت نیز دو دهم باشد. أبان نیز این مطلب را از شیطان می دانسته است، اما امام علیه السلام أبان را توبیخ کرده و فرموده اند که این مطلب، حکم خدا است. در نتیجه امکان تنقیح مناط وجود ندارد و نمی توان به دست آورد که مناط مقیّس علیه، در مقیّس نیز وجود دارد.

علاوه بر اینکه فرضاً تنقیح مناط صورت گرفته و مشخص گردد که دقیقاً مناط مقیّس علیه، در مقیّس نیز وجود دارد، باید اثبات شود که در مقیّس مزاحم اقوی برای مناط وجود نداشته است. به عنوان مثال حتی اگر از روایت به دست آید که مفسده خمر، در فقاع نیز وجود دارد، قابل کشف نیست که در فقاع علاوه بر مفسده، نفع بزرگتری وجود نداشته باشد. البته از اینکه خمر حرام شده است، کشف می شود که نفع بزرگتری از مفسده آن وجود نداشته است، اما این مطلب در فقاع کشف نمی شود. در نتیجه تعدی از خمر به فقاع به صرف وجود مفسده در هر دو، قیاس خواهد بود.



جلسه: ۵۶
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۰۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله عدم ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

مطلب ذکر شده اختصاص به تعدی از یک مورد به مورد دیگر که مساوی در مناط هستند، ندارد بلکه حتی اگر مقیاس، دارای مناط اقوی و اولی باشد، تعدی از مقیاس علیه، جایز نیست. به عنوان مثال در آیه شریفه «لا تَقْل لهما أف»، اگرچه ضرب پدر و مادر، مفسده بیشتری از أف گفتن دارد، اما صرف اولی بودن در مفسده، دلیل برای تعدی از مورد آیه نیست؛ چون ممکن است در عین اقوی بودن در مناط، مزاحم اقوی وجود داشته باشد.

البته گاهی در مقام اثبات و در ظهور کلام، الغای خصوصیت صورت گرفته و وقتی متکلم، عبارتی را در ضمن مثال بیان می کند، مخاطب درک می کند که مورد ذکر شده در کلام متکلم، خصوصیتی ندارد و به عنوان مثال ذکر شده است. در این زمینه می توان به تعبیر «الرجل ینام و هو علی وضوء» اشاره کرد که به کار رفتن تعبیر «رجل»، در عین اینکه به معنای شخص مذکر است، اما هیچ کسی از این سؤال نمی فهمد که در مورد مرد بوده است بلکه فهمیده می شود که موضوع، انسان است و پاسخ امام علیه السلام نیز در مورد انسان خواهد بود. مثال دیگر، آیه شریفه درباره ربیبه است که متفاهم عرفی این است که مقصود، مطلق بنات النساء است و اختصاص به ربیبه ای که در خانه زوج بزرگ شده است، ندارد. در مورد آیه شریفه «لا تَقْل لهما أف» نیز تعدی از أف گفتن به مواردی همچون ضرب پدر و مادر، به این دلیل است که عرف از این خطاب می فهمد که مقصود شارع این است که نباید پدر و مادر اذیت شوند. این مطلب از خود عبارت «لا تَقْل لهما أف» فهمیده می شود و تنقیح مناط صورت نمی گیرد.

بنابراین تنقیح مناط نیازمند علم به ملاکات و مزاحمات است که با توجه به عدم حصول چنین علمی، امکان تنقیح مناط نیست. البته گاهی در کلام شارع، بعد از اشاره به عنوانی که متعلق حکم قرار می گیرد، با ذکر یک عنوان، تعلیل بیان می گردد. در این موارد عرف صغری و کبرائی درک می کند. به عنوان مثال اگر تعبیر «الخمیر حرام لآئه مسکر» به کار رفته باشد، استفاده می شود که موضوع حکم، مسکر است؛ چون علت معمم و مخصّص است و از طریق آن می توان موضوع حکم را تشخیص داد. در این شرائط، در هر موردی که آن موضوع صادق باشد، حکم آن نیز ثابت خواهد شد؛ چون در کلام شارع به موضوع حکم اشاره شده است که تطبیق آن توسط عقل صورت می گیرد. بنابراین لازم است در اثبات حکم دقت لازم وجود داشته و بین موارد ذکر شده، خلط صورت نگیرد.

ط: مشخص نبودن محاسبه درهم یا دینار به قیمت روز

اشکال نهم این است که روایت محمد بن مسلم در مورد شخصی است که دینار طلب داشته است و بدهکار، دینارهای او را به نفر سوم حواله می دهد. طلبکار درخواست کرده است که مبادله به قیمت روز صورت گیرد، اما مشخص نیست که مقصود او محاسبه دینار یا درهم به قیمت روز بوده است. در صورتی که محاسبه به قیمت روز، مربوط به درهم ها باشد، اساساً نسبت به آنها طلبکار نبوده است تا بحث کاهش ارزش پول مطرح شود. از طرف دیگر دینارها به همان ارزش خود باقی هستند و کاهش ارزش پیدا نکرده اند. به عنوان مثال در سال گذشته، یک دینار معادل یک گوسفند بوده است و در حال حاضر نیز همان ارزش را دارد، اما ده درهم در سال گذشته معادل یک گوسفند بوده است، اما گاهش ارزش پیدا کرده و برای خریداری یک گوسفند، بیست درهم لازم است. در این صورت، درخواست مبادله به قیمت روز درهم، ربطی به بحث حاضر ندارد؛ چون طلب او دینار بوده است که در آن تغییری ایجاد نشده است. اما اگر تغییر قیمت در دینار رخ داده باشد، یعنی در سال گذشته یک دینار معادل، یک گوسفند باشد، اما در حال حاضر برای دریافت یک گوسفند، دو دینار لازم باشد. در این فرض، مرتبط با بحث حاضر است، اما این فرض متعین نیست بلکه بعید نیست که محاسبه قیمت روز، در مورد درهم بوده باشد که موجب خارج شدن روایت از محل بحث می شود.



ی: اختصاص روایت به مبادله درهم به دینار و همچنین پول های دارای مالیت ذاتی

اشکال دهم این است که این روایت در مورد مبادله درهم به دینار است و شامل مبادله درهم به درهم یا دینار به دینار نمی شود. علاوه بر اینکه اختصاص به مبادله درهم و دینار دارد که دارای مالیت ذاتی هستند، اما پول اعتباری که مالیت آنها به اعتبار است را شامل نمی شود و امکان الغای خصوصیت نیز وجود ندارد.

د: روایت یوسف بن ایوب

روایت چهارم در ارتباط با تبدیل درهم و دینار به یکدیگر، روایت یوسف بن ایوب است.

وَ بِإِسْنَادِهِ [محمد بن الحسن] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَيُّوبَ شَرِيكَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ فَيُعْطِيهِ دَنَانِيرَ وَلَا يُصَارِفُهُ فَتَصِيرُ الدَّنَانِيرُ بزيادةٍ أَوْ تَقْصَانٍ قَالَ لَهُ سِعْرُ يَوْمٍ أَعْطَاهُ.^۱

در این روایت در مورد کسی سؤال شده است که درهم بدهکار بوده و به جای آن دینار پرداخت می کند، اما در پرداخت خود معامله صرف انجام نمی دهد، بلکه دینار را به صورت علی الحساب پرداخت می کند تا در فرصت دیگر، محاسبه انجام دهند. اما دینارها دچار افزایش یا کاهش قیمت می شوند. به عنوان مثال در زمان پرداخت دینار، معادل ده درهم بوده است و در ادامه معادل دوازده یا هشت درهم می شود. امام علیه السلام در پاسخ فرموده اند: قیمت روزی که دینار را پرداخت کرده است، محاسبه می شود. استدلال به روایت این چنین است که امام علیه السلام زمان اداء را معیار برای محاسبه ارزش دینار بیان فرموده اند، در حالی که ممکن است دینار نسبت به زمان پرداخت، کاهش یا افزایش قیمت داشته باشد. در صورت کاهش یافتن قیمت دینار، به همان مبلغ زمان اداء محاسبه می شود که به معنای عدم ضمان کاهش ارزش پول نسبت به کسی است که دینار را گرفته است.

بررسی سندی

شیخ طوسی این روایت را به طریق خود از محمد بن احمد بن یحیی نقل کرده است. طریق شیخ طوسی به ایشان این چنین است:

و ما ذكرته في هذا الكتاب عن محمد بن احمد بن يحيى الأشعري فقد اخبرني به الشيخ ابو عبد الله و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون كلهم عن ابي جعفر محمد بن الحسين بن سفیان عن احمد بن ادریس عن محمد بن احمد بن يحيى و اخبرنا ابو الحسين بن ابي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن يحيى و احمد بن ادریس جميعا عن محمد بن احمد بن يحيى و اخبرني به أيضا الحسين بن عبيد الله عن احمد بن محمد بن يحيى عن ابيه محمد بن يحيى عن محمد بن احمد بن يحيى، و اخبرني به الشيخ ابو عبد الله و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون كلهم عن ابي محمد الحسن بن الحمزة العلوي و ابي جعفر محمد ابن الحسين البزوفري جميعا عن احمد بن ادریس عن محمد بن احمد بن يحيى.^۲

طریق شیخ طوسی به محمد بن احمد بن یحیی با مشکلی مواجه نیست و طریق ایشان صحیح است.

۱. وسائل الشیعة ۱۸: ۱۸۵.

۲. تهذیب الأحكام، المشیخة ۷۱.



جلسه: ۵۶
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۰۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله عدم ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بعد از محمد بن احمد بن یحیی، ابی اسحاق قرار دارد که این عنوان، کنیه چند نفر است. یکی از آنها ابواسحاق ابراهیم بن هاشم است. ایشان از مروی عنہ های محمد بن احمد بن یحیی است و از ابن ابی عمیر روایت نقل کرده است. در صورتی که قرینه بودن راوی و مروی عنہ مورد پذیرش قرار گیرد، بعید نیست که مقصود از ابواسحاق، ابراهیم بن هاشم باشد که بر این اساس، مشکل سند مرتفع می گردد. اما اگر گفته شود قرینیت راوی و مروی عنہ مورد پذیرش نیست و در مورد ابواسحاق احتمال داده شود که غیر از ابراهیم بن هاشم باشد، یکی دیگر از کسانی که احتمال داده می شود، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی الاحمری است که ایشان نیز دارای کنیه ابواسحاق است، اما تضعیف شده است. در این صورت سند روایت ضعیف خواهد بود. در صورتی هم که ابواسحاق مردد بین دو نفر باشد، روایت از حجیت ساقط می شود.

به نظر ما قرینیت راوی و مروی عنہ قابل استناد نیست؛ چون ممکن است در روایت تعلیق رخ داده باشد؛ یعنی نام کامل راوی در روایت دیگر ذکر شده باشد و با تکیه بر آن روایت، در روایت محل بحث، صرفاً به کنیه او اشاره شده باشد که اینک در قرب الاسناد این چنین است که همه روایات راویان کنار هم ذکر شده است و در ابتدای روایات هر راوی، به نام کامل او اشاره شده و در ادامه صرفاً به نام او اشاره می شود. به عنوان مثال در مورد روایات مسعدة بن صدقه، ابتدا نام کامل او ذکر شده و در سایر روایات صرفاً به تعبیر «عن مسعدة» اکتفا می شود. در اثر تفکیک و باب بندی که برای روایات صورت گرفته، روایت ها در باب های مختلف ذکر شده و قرینه های موجود در روایات پیشین از بین رفته است. نکته دیگر برای از بین رفتن قرینه های مربوط به نام راویان این است که همه روایات برای ما نقل نشده است؛ چون برخی از روایات فقهی نبوده اند و برخی دیگر نیز که فقهی بوده اند، دارای روایت مشابه بوده اند و لذا برای جلوگیری از تکرار، برخی از روایات نقل نشده اند. شاهد بر این مطلب این است که شیخ طوسی در رجال خود به افراد متعددی اشاره کرده است، در حالی که در کتب روایی هیچ روایتی از آنها نقل نشده است.

بنابراین تقطیع روایات و همچنین عدم نقل برخی از روایات موجب از بین رفتن قرینه های مربوط به نام راویان شده است. وثاقت شیخ طوسی و راویان بزرگ دیگر نیز اقتضا نداشته است که در همه موارد، به کامل کردن نام راویان بپردازند؛ چون این بزرگان اصلاً احتمال نمی داده اند که چنین اتفاقاتی رخ دهد و برخی روایات دچار اشکال سندی گردند. رخ دادن این مشکلات حتی در نظر صاحب وسائل نیز وجود نداشته است و لذا در بسیاری از اسناد، به صورت اختصاری به نام راوی اشاره کرده اند و یا اینکه روایات را تفکیک کرده اند و قرائن مربوط به اسناد را اضافه نکرده اند. البته در مورد کتاب وسائل الشیعه مشکل ایجاد نشده است؛ چون مصادر وسائل الشیعه در حال حاضر نیز در دسترس است و با مراجعه به منبع اصلی، می توان اشخاص موجود در سند را تشخیص داد، اما در کتب قدما که منابع آنها در دسترس نیست، دیگر امکان تعیین راوی از طریق مراجعه به منبع وجود ندارد. در صورتی هم که قرینیت راوی و مروی عنہ پذیرفته شود، سند روایت دچار اشکال می شود.

شبهه دوم در سند روایت محل بحث، مربوط به یوسف بن ایوب است؛ چون ایشان در کتب قدما ترجمه رجالی نشده و مهمل است. در کتب اربعه نیز صرفاً همین روایت از او نقل شده است. البته راوی از یوسف بن ایوب، ابن ابی عمیر است که اگر روایت ابن ابی عمیر - حتی اگر یک روایت باشد - دلیل بر وثاقت باشد که به نظر ما مطلب صحیح همین است، یوسف بن ایوب توثیق می شود. اما برخی از اساتید ما در نقل روایت ابن ابی عمیر تفصیل داده و نقل یک روایت توسط ابن ابی عمیر را موجب اطمینان به وثاقت نمی دانند. البته نکته پذیرفتن ایشان این است که توثیقات رجالی را حجت نمی دانند و قائل شده اند که باید نسبت به وثاقت روات اطمینان حاصل شود؛ چون رجالیون معاصر با روات نبوده اند و لذا توثیقات آنها حسی نبوده است. از طرف دیگر با نقل یک روایت توسط ابن ابی عمیر، اطمینان حاصل نمی شود، اما در صورتی که ابن ابی عمیر روایات متعددی را نقل کرده باشد، اطمینان حاصل می شود.

بنابراین اگر ادعا شود که ابواسحاق، منصرف به ابراهیم بن هاشم است و روایت ابن ابی عمیر از یوسف بن ایوب نیز دالّ بر وثاقت است، روایت معتبر می شود و در غیر این صورت، روایت یوسف بن ایوب با مشکل سندی مواجه خواهد بود.